

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: جهانگیر

۱۵.۰۳.۱۰

رئیس جمهور فاشیست، پلی تکنیک جای تونیست

<http://afgazad.com/Hoghogh-Bashar/022210-Hawaadaar-Komakash-Kon.pdf>

باز هم تهدید و ارباب برای رفتن به خاوران!

برخی از خانواده ها تصمیم گرفتیم یک جمعه جلوتر از جمعه آخر سال به خاوران برویم و آنجا را مانند خانه هامان تمیز و برای نوروز آماده کنیم. این برنامه قرار بود مانند هر سال با لاله و سنبلی، سبزه و گل و شیرینی همراه باشد. آخر خاوران دوباره به بیابانی بی آب و علف تبدیل شده است. درختهای بی رمق و مرده را که شبانه و به زور کاشته اند، خشک شده و سروها نیز کمر خم کرده و زرد و زارند. آخر این سروهای بیچاره، مورد سوء استفاده قرار گرفته و به دست نامحرمان کاشته شده اند برای همین با دل گرمی آب یاری نشدند. سروها و درختانی که با عشق به دست مادران و پدران کاشته شده بود، هفته ها و ماه ها با عشق آبیاری شده بود و حالا جایشان خالی است. دیشب که به خانه بازگشتم، مطلع شدم به تعداد زیادی از خانواده ها زنگ زده و تهدیدشان کرده بودند که نایستی به خاوران بروند. گفته بودند جمعه خاوران در محاصره نیروهای امنیتی قرار خواهد گرفت و با کسانی که به آنجا بروند برخورد خواهد شد. مادران که ماهها انتظار کشیده بودند تا آخر اسفند از راه برسد و بتواند برای نوروز آنجا را آب و جارو کنند و درختچه یا گلی بر مزار فرزند خود بکارند، با قلبی مملو از درد و با خشمی دوجندان، تصمیم گرفتند که باز هم تحمل کنند و به آنجا نروند. من دلیلی بر نرفتن نمی دیدم چون رفتن به خاوران را حداقل حق طبیعی خود می دانم و اعتقاد عمیق دارم که هیچ کس نمی تواند این حق را از ما بگیرد و ما بایستی هر زمان و به هر شکلی که دلمان می خواهد بتوانیم به آنجا برویم و کسی برای ما مزاحمتی ایجاد نکند. ما به اندازه کافی دل خون هستیم. تصمیم خود را گرفتم که حتی به تنهایی شده، به آنجا بروم. تا انتهای شب برخی از دوستان و همراهان آنقدر با من کلنجار رفتند تا بالاخره من را نیز از رفتن بازداشتند. من بسیار ناراحت و شاکی و دلتنگ از اینکه چرا ما به راحتی از این حق طبیعی خود می گذریم. آخر تا به کی بایستی این وضع را تحمل کنیم؟!

امروز پس از گذشت ۲۸ سال از سال ۶۰ و بیست و یک سال از سال ۶۷، همچنان برای رفتن به خاوران، برای برگزاری مراسم، برای دور هم جمع شدن، برای برگزاری روز زن، برای سفر کردن، برای حرف زدن، برای نفس کشیدن، دچار مشکل می شویم! فکر نمی کنند که این فریادهای در گلو خفه شده ما روزی گریبان شان را خواهد گرفت؟!

نزدیکی های ظهر خبردار شدم که تنی چند از خانواده ها به آنجا رفته و آنجا را گلباران کرده اند. برخی نیز صبح زود به آنجا رفته بودند. کمی دلم آرام شد ولی از طرف دیگر از دست خودم و سایرین عصبانی شدم که چرا اینقدر زود جا خالی دادیم. نیروهای امنیتی مانند دفعات قبل آنجا را مسدود نکرده ولی به صورت مخفی حضور یافته بودند. وقتی خانواده ها به آنجا می رسند از آنها می خواهند که به قسمت بهائی ها بروند و آنها نسبت به این برخورد نیروهای امنیتی معترض شده و می گویند ما که بهائی نیستیم و می خواهیم به دیدن عزیزانمان برویم. آنها دوربین به دست جلو می آیند و شروع به فیلم برداری می کنند. یکی می گوید شما به اندازه کافی از ما فیلم و عکس دارید خودتان را خسته نکنید من می خواهم دخترم را عروس کنم و آمده ام با برادرم مشورت کنم، دیگری می گوید من آمده ام شاخه گلی برای همسرم بگذارم. مادری فریاد می زند و می گوید چرا دست از سر ما بر نمی دارید تا به کی می خواهید ما را اینقدر اذیت و آزار برسانید؟ به چه حقی ما را از آمدن به سر خاک عزیزانمان منع می کنید؟! آنها کوتاه آمده و می گویند زودتر گلهایتان را بگذارید و بروید. راستی تا به کی؟ تا چند؟!

حضور نیروهای امنیتی چیز تازه ای نیست. از شهریورماه شیوه کارشان همین است. به محض اینکه به آنجا می رسیم و چرخ می زنیم و گل هایمان را می گذاریم، سر و کله نیروی انتظامی و گاه لباس شخصی پیدا می شود و چند مأمور از روی نرده ها به داخل می آیند و یا از بیرون ما را صدا می زنند و می خواهند که زودتر آنجا را ترک کنیم. همانطور که در یک حکومت نظامی، مردم به ناچار به نظامیان در کنارشان خو می گیرند، ما نیز به حضورشان عادت کرده ایم. برخی از آنها که تعداد کشته شدگان ما را می بینند با ما ابراز همدردی می کنند و می گویند ما هم از این وضعیت ناراحت و خسته شده ایم ولی مأموریم و معذور، اگر نروید از اطلاعات می آیند و ما را نیز توبیخ می کنند.

واقعاً جای بسی تأسف است که پس از بیست و چند سال، همچنان برای رفتن به سر خاک عزیزانمان با مشکلات زیادی روبرو هستیم. راستی علت چیست؟! چرا از چند نفر مادر و پدر پیر و خانواده ها اینقدر هراس دارند؟! چون می دانند،

**"این ذره ذره گرمی خاموش وار ما
یک روز بی گمان
سر می زند ز جانی و خورشید می شود".**

منصوره بهکیش/ ۲۱ اسفند ۱۳۸۸